



## کرگدن

سلمخار گلسیر پوهی

1

کدخدا کرگدن است کنون.

حصار باغ وحش فروریخته در کشور-

سلطنت وحوش دوباره برپاست.

تنها بلبل قفس فلان در اغما فریاد میزند:

"کرگدن باید بره."

چون آن قبلی- ربع قرن قبل؛ 2 دیگر در آغاز قرن و نیمه آن- که رفتند؛ ولی سنت آنها ماند.

تمثال مضاعف کرگدن در قاب قدرت راس هر ورودی ست،

آویز گردن میدانها.

کرگدن در تقسیم قدرت هراس دارد.

گاهی کر، گاهی کور

ولاکن دائم با تکرار کُرکری -

کلاف پشم سیاه و خاکستری بمنقار کلاغ قارقاری.

این هیولای خاکی ولی خرفت، خود بزرگ بینی سنتی داشته،

سلطان تام الاختیار، نامسئول، قیم قوم، منصوب و ناصب است.

2

کرگدن خود را در آینه می پاید:

قبای قدیمیش، چرم چغر کلفت بی الفت با ذات بیرگ.

از بام تا شام اهالی بترساند.

همه را دشمن نامد.

گویا خود ستون پنجم دشمن است-

با اطلاع بیواسطه روزانه، مستقیم از "دشمن".

کلامش تسلسل اژدر فحش و نفرین، نامفهوم؛

برخی قسم به کله کرگدن خورند که زبانش ذولفقاری ست:

با 2 نوک تزویر و دروغ - که مصلحت نظام نامد.

چو مار قاشیه با صراط شقه، شقاوت،

قمه و قداره اهالی را اهانت.

یمین و یسار، چشمان ریز سرخ برای تمیز ذرات بزه.

بینی فراخ خاکی برای نفیر بر بوبردن نافرمانی بقیه.

دندانهای گرموی کج و کوله، ولی 4 نیش تیز و سبع؛

خود و زره ببر، آماده ی اردو، یورش و شبیخون.

3

کرگدن نر است؛ در حلقه ندیمان، ملکه نخاله ایست با آلو کیسه ی پشمآلو.

دیگر میل به تخم کشی و جفت گیری ندارد.

ولی در آسیب جوانی او، الف جای زخم بر کپل کلفت راستش مشهود است.

خود او بلسان تازی قالد که جای قمه دسته عقب دار بوده.

ولی شایعه های دیگری در افواه فراوان اند.

این زخم

اکنون به عقده ی اودیپوس تبدیل شده  
که ایزای جوانان او را ارضا کند.  
خرابی برای او یاد خرابه های کودکی ش اندازد؛ خوشش آید.  
مخالف آبادانی همه جا، جیک جوجه ها ست.  
بر شاخه های برنای سنجد و نارنج  
توله های خود را مهربانانه تمرین لگدمالی دهد.  
در ته چشم ریزش غریزه صیانت و بقای وراثت قدیمی قرار دارد.  
در ظلمات شب یلدا، جوانان سندیکای کاویانی سلاله ی مزدک و بابک  
با ماژیک مشگی بر پهنای کپل ش شعار "آزاد بادا جوانان/ کارگران، ملل، زنان"  
یا " ای رهبر اکبیر/ مارا زتو تکبیر/ بس باشدا تدبیر/ آزادی شده دیر."  
می نویسند و به کوه می زنند.

4

جلوس او بر تخت طاووس خنده ی مردگان بر انگیزد.  
جایجایی جفت کپل فراخ بر ظریف ابریشم تاریخی پر نقش-  
زیر کتیبه دور اهورا با بالهای گشاده، ولی نگران  
سخنسرای باستان- پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک.  
خط شکسته کوفی اوراد، نزدیک.  
در ولایت تحت قیومیتش علت هر چیز کلام قلمداد می شود نه واقعیت.  
در حلقه فرودستان کلام را توطئه خواند.  
در گله اقربا کلام، فرمان و فتوا ست.  
کرگدن خود را وقیح (یا واجی نزدیک بآن) می خواند.  
رژیم غذایی او از نظام عتیق قضایی کذایی تر است.  
توهین از قتل شنیع تر ست.  
در موردی، قاضی مقتول را بجرم توهین به شئونات 100 ضربه تازیانه زد.  
ولی قاتل ترفیع درجه گرفت.  
دزدی کوچک از دزدی کلان بسیار مذموم تر است.  
خاطی نوع اول انگشت یا دستش قطع شود  
نوع دوم برایش سر و دست شکستن، بالادست نشاندن، سردست بردنش رواج دارد.

5

این کرگدن جنی در ما هم گاهی حلول می کند.  
در قلدری، عنف، عدم شکیبایی، خشم، نامداری.  
شجره نسب کرگدن قرنی است که لباس عوض می کند:  
ورنه ذات خشونت آن یکی است-  
از قجر و پالان چی تا عاری از مهر و ولایت خنیایی و کاشف دشمن.  
شم سیاسی او اقتدارگرا، محافظه کار، مطلق خواه، دایم العمر است.  
دوایر بیت او خودش، موازی، حریص، قتال ند- ولی مورد اعتماد.  
تبلیغ بصد شاعران خلق در نظام صدساله با چند شاعر رویایی جلق فراوان است.  
کرگدن پروتین در عضله،  
چربی فراوان زیر پوست،  
الکترولیت های پتاسیم، منیزیم، سدیم در سرم دارد.  
کرگدن را همداتی بود کوسه که در قدرت روی مخالفین کم میکرد.  
گوید: ظرر باز گذاشتن دست خانواده او کمتر از دست اندازیهای اصحاب بیت است.  
ولی از آخور و توبره آل عبا  
شتری نشخوار کند.  
در التهابات 9م با تضييع حقش بوسیله عمال کرگدن  
زبوانه، فرصت طلبانه تقاص خود را به خلا آسمان حواله کرد.

در خیابان کبوتران پر سفید زیر پاشنه پای پلشت کرگدن له، خیس سرخی خون-  
 نفس بسینه ی غرور وزیبایی حبس-  
 زیرا لاشه آنها در منجنیق پنجه عتیق از فشار خورد شود.  
 با یورش بر شعله لرزان شرافت گرسنه، کرگدن از سر سیری قوزش پر غضب است.  
 از فاصله گله داری کند.  
 صدای گردش خون در رگهای گردنش بگوش ندیمان بیت رسد.  
 ناخن های موهنش با خشگی خون بلبلان حنایی شده.  
 قوای انتخابی ادواری اجرایی و مقننه انتصابی را نامحدود آچمز کرده، قضایی سرتاسری را اخته و تخته میکند.  
 شوراها ی موازی انتصابی خبرگان خرچنگ و 8پا، نگهبان تمساح و مارمولک،  
 مصلحت زالو و کوسه دور و بر بیت می پلکند؛  
 اصولا در فلات 2 صفحه قدرت محاط است: اولی انتخابی، مدنی، مدارایی، ادواری مردم  
 بر فوق آن افتاده زشوراخی در آسمان، دومی، انتصابی، موازی، قهری، دائم العمر مافیایی.  
 در دور باطل قدرت تمرکز دئمی پیر قداره در تقابل توزیع ادواری جوان منطق قرار می گیرد- حاصلش:  
 انفرادی، غضب، غیض، قهر، تازیانه، اعدام، سر به نیستی، خشونت، ناهنجاری کلامی، توهین، تبعید .

کشور را ولایت - تا غیبت کبرا سرآید.  
 سلطنت را ولایت - تا غیبت کبرا سرآید.  
 قضاوت قساوت، حکومت را ولایت - تا غیبت کبرا سرآید.  
 قوای 3 گانه را وحدت ولایت - تا غیبت کبرا سرآید.  
 فله ای و کتره ای سرود بلبلان را تحت تعقیب غیب قرار دهد.  
 در خواندن نامه های خصوصی شهریان، ذره بین ته استکانی بکار برد  
 تا مو را از ماست بگشود، پرونده سازی کند، زندانی را بگشود.  
 ممیزی و فیلتر فرهنگ را بیرنگ کرده.  
 چون امیرالمذبلین طالبانی سوار بسیج و پاسدار، عم سلطان عمان، همکیش خونتای اردو است.  
 در ولایت کرگدن، حدیث تفکیک قوا هر می ست که راس آن خود  
 هر بیان آزادی خواهی و چالش قدرتش را سپاه نمایی کند.  
 از هر چنبره قدرت مطلقه حلقه ای بعاریت گرفته  
 دایم العمری پوپ، فساد دینی ملک عربی، قهر صدامی، خوددینی طالبانی، راس 3 قوای عمانی و اردویی.

7

کرگدن اصحاب خود را داینوسور دانسته-  
 اشاره به باسن گشن خود می کند- ارثیه گشادی ماتحت انقراض پیشکسوتان.  
 وگر نه اصالتا گیاهخوار است.  
 دیگران نشخوار او را نشخوار کنند؛ تاویلات بر آن پامنبری کنند.  
 قالد از اعصار عتیق آبی یک تا قبا از صحاری سوزان سوسمار برای جفت گیری به فلات آمده  
 از کنار ملخ و مارمولک خوار ج جنوب.  
 در سایه خنک بید و تبریزی فلات ترش و قی کرده، آرغ فندقی زده،  
 بچرت قیلوله رفت.  
 گز اصفهان و سوهان قم را پس از وسواس وضو، بوفور خورد.  
 بیوست ش را برخی از این تناول بیرویه دانند.  
 کرگدن مخرجش زیر شکم مخفی ست.  
 صدای ورودی روده او آرغ  
 و خروجی آن نامطبوع است  
 گاز روده، قرمبه ی باد معده،  
 در تکرار تبلیغات صدا و سیما منتهی به تنوع تهوع شده تا اقصا نقاط.  
 او خیلی خوش چس است

در باد بله دهد؛ از فشار روده راحت شود.

اصول اعتقادیش این ست: شاخ پوزه  
عمود آلت تناسلی است، نمود سلطه مطلقه عربان قدرت قتال.  
فروع آن ارکان ناخن نخاله نخراشیده، فلاخن قهار گل و لای، در انتهای سنگین فیل پا  
بر صبوری سبزه و گل.  
دولا راست شدنش، کمرش را بزند، در سایه رو به ظلمت در فواصل معین است.  
حصار حیاطش خرزهره، درخت عرعر کدر کرده.  
هم از نظر فکری، هم از نظر ذاتی  
معتقد است ارباب عامه و سکوت تامه احترام به نظام است.  
هر نوع ابراز عقیده، توهین به مقدسات قدرت است.

8

نیروی هوایی او پشه، خرمگس؛ ضد موشکی، خفاش؛  
نیروی زمینی سگ زرد برادر شغال؛ نیروی دریایی کوسه، تمساح، زالو، خرچنگ؛  
نیروی صحرائی گرگ و گراز؛ همپالگی های او بر خاک خارخسک و خرخدا پند.  
بیتوته آنها بر تپه های مشرف کلان شهر است.  
گاهی گرگی هتک ناموس زنی عکاس در بند را با کتک و ضربت چاشنی کرده  
تا ترفیع مقام از بیت نظام گیرد. اگرچه با خسران ملی و تقلیل وجهه بین المللی توام باشد.  
گرازها می کوشند شبیه کرگدن شوند.  
سگ صورتان، چرم چغز بر ردای پشمین خود آویزان کنند.  
که خنده تام در کوی ویرزن برانگیزد در عام.  
شاخ چینی بر پیشانی خود بندند.  
تمرین فلاخن با ناخن کنند.

از سقاخانه، کودکان کار را جدا کرده  
شیون تشنگی شان را توطنه علیه نظام - ناشی از نفوذ خارجی - جار زند.  
21 کودک پاک دشت مثله شدند. زیر شیشه عمر او.  
عمال بی چشم و رویش با چنگال و چنگ بجنگ صف دوستی کارگر ریزند.  
خاطیان قانون وقیحانه همه را می پاییند.  
عشق دو جوان را عقوبت کنند، دار زند.  
حکم کرگدن است: سگ و گریه در تابستان طاقت فرسا حق تراشیدن ساق پا نداشته؛  
محببه و مقتعه تیره تن کنند.

مگسان و کرکسان جیره خوار در ایذا و ایلغار.  
نهی از منکر و امری بمعروف برای بدحجابی خاله سوسکه است  
نه جنایت و دزدی کلان همپایان کرگدن.

9

شبی در شمال شبیح کرگدن کوشید  
کاروان 21 کوشنده فرهنگی را به قعر تاریک ته دره سرنگون کند. نشد.  
در قتلهای زنجیره ای، خفاشان خون آشام  
قناریهای شهر را بزیر پل خونی مالی کردند، قتل عمد، توطئه، فتوا.  
قاضی 100 پرونده را یکجا گم کرد؛ سهوا و کیلان را بجای لباس شخصیهای قاتل به انفرادی محکوم.  
30 تیر، 16 آذر، 18 تیر جوانان، سرمایه آتی کشور، را هدف گلوله  
یا از پنجره اشکوب 2 و 3 به بیرون پرت کردند.  
از کجاوه های نسل شترسوار، جنازه مثله فرهیختگان بزیر پل اندازند.  
کرگدن خفقان و سیاهی برای همه خواهد.  
ولی اگر کسی حرفی در این مورد بزند مجازات حتمی است.

در گپ محفلی با دهان بی چاک و بست به خفقان عموم فتوا دهد.  
در تریبون ها به عدالت عامه آتی لبیک گوید.  
کرگدن زندگی را بر همه حرام کرده در عمل  
در محفل شبانه گرگان ردادار  
تمساحان رانت خوار بسماح و وردخوانی مشغولند.  
در محفل مافیایی سه تار میزند؛ چون کلاغی قارقاری میخواند.

کرگدن از سفر به خارج اکراه داشت؛  
اکنون خوف دارد بخاطر پرونده های قتل‌های زنجیره ای.  
عرق نمی کند، ولی موجودات دیگر را در برابر تمثال خود خیس عرق خواهد.  
قصور نظام هیچ است، خلافتکاری عوام تمام.  
او بی توجه است به محیط و طبیعت.  
کنترل کودکان، جوانان، زنان از همه سو خواهد.  
برای او آواز بلبل گناه کبیره ست  
سرخ‌گی گل نسترن و کمانه مطبوع سینه کبوتر معصیت  
رایحه یاس مکروه  
تمام زیباییها نهی شده، منکر جوانی، امر به اختفای زندگی.  
تازیانة زند به جوانه های سرخ شاخه - فریادشان برای داد  
در نسیم گذران خیال انگیز بهار.  
کرگدن از سفر خارج هراس دارد، زبان "انجلیسی یا فنارسه" نمیداند.  
شغالان زوزه ای با اشغال سفارت دم گیرند: کرگدن انگلیسی بخواند  
(نخواهد، در سرخط یوم القیہان این فعل بنا مصلحت نظام بکار رفت).  
سیاست خارجی ترور و تهدید بوده؛ طالبان صدور حکم ولایتی به همسایگان است  
ولی کسی او را تحویل نمی گیرد.  
مخالف الوان شکوفه ها، پایکوبی غزال، چهچه پرستو ها، شنای ماهیان باشد.  
پیران قبیله بیت خود را در خیمه ملت نصب کرده  
لذا کهکشان افق زبرین جهنم صف کرگدن، تمساح، مارمولک و سگ صورتان خونخوار ست.  
6 اردیبهشت 83